

کچاوه نشینی را شنیدم که با عدیل خود فی الحال حاجت
 چون عرصه شطرنج بسربرد و فرزند می شود یعنی باز از آن
 که بود پیادگان حاجت بادیه بسربرد و از آنچه بود بدید
 می شود قطعه از من بجوی حاجی مردم کرامی را که کوپتیز
 خالق بازار می رود حاجی نویستی تیر است از برای
 آنکه بچاره خار میخورد و بار می برد حکایت هندو
 لفظ اندازی می آموختی حکیمی از روی تربیت کفش ترا
 که خانه نیکبخت این باری نه است نیکبخت پنداندنی
 که سخن عین صوابت مکوی و آنکه دانی که نیکبخت
 جوابت مکوی حکایت مردمی را در چشم خواست
 پیش پشمار بخت نامعاجبت کند از آنچه در چشم چارمیان

بیکم

می کشید در چشم او کشید و کور شد حکومت بدو بر برد گفت
 بر او که تاوان نیت اگر این خبر بودی پیش پشمار رفتی
 مقصود ازین سخن آنست که بدانی که هر که نماز نموده را کار بر
 فرماید با آنکه ندانست بر دین دیک خردمند آن بخت
 رای منوب کرد و قطعه نهد و هوشمند روشن رای
 بفرومایه کارهای خطیر و بویابان اگر چه با فنده است
 نبردش بجارگاه هر چه حکایت یکی را از بزرگان آن
 پیری برد پرسیدند که بر صندوق کورش چه نویسم گفت
 آیات قرآن مجید عزت و شرف پیش از آنست که روا
 باشد بر چنین جایها نوشتن که روزگار موده کرد و وطن
 بر او گذرند و سگان بر او شایسته اند اگر بضرورت چیزی